

# بررسی ادله موافق و مخالف

حسین سوزنجی

دارد و به این سادگی که برخی تصور کرده اند، نیست. ملاصدرا حتی این مسأله را «مزال الأقدام و مزالق الأفهام»<sup>۱</sup> و «کثیرة الإشتباه و دقیقه المسلك»<sup>۲</sup> می دانسته است. اما حقیقت این است که اکثر مباحث این بزرگواران، بر مبانی فلسفی عمیقی استوار است که درک آن ها برای کسانی که در فلسفه مطالعات جدیی ندارند، شاید ممکن نباشد. باید اذعان داشت که امروزه، در اغلب اذهان روحیه تجربه گرایی و پوزیتیویسم بر عقل گرایی غلبه کرده است و لذا برای اقناع افراد، باید بحث را بیش تر با ادله تجربی تعقیب کنیم. لذا در این بحث، ابتدا بسیار مختصر و بازبانی نسبتاً ساده، به مبانی و ادله فلسفی نفی تناسخ می پردازیم. سپس به سراغ دلایل موافقان و مطرح کنندگان نظریه تناسخ در جامعه کنونی می رویم و ادله آن ها را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم. پس از آن، چند دلیل تجربی مستقل دیگر در رد

در شماره قبل، به معرفی نظریه تناسخ و تاریخچه پیدایش آن پرداختیم و دیدیم که جز در ادیان هندی و اقوام متأثر از آن ها، این نظریه در جایی یافت نمی شود. مطابق با تحلیلی که ارائه دادیم، به نظر می رسید که حتی متون خود اوپانیساده ها هم نص در این مطلب نباشند و این نظریه به صورت کنونی اش توسط شارحین بعدی آن، پر و بال داده شده است. اما باید گفت: برای نقد و رد یک نظریه، صرف بررسی تاریخی کفایت نمی کند و نمی توان تلقی خاصی از جهان را صرفاً به این دلیل که در تاریخ سابقه نداشته است، کنار گذاشت؛ بلکه باید ادله آن را نیز بررسی کرد و دید که آیا این ادله قوت کافی برای اثبات مدعای خود را دارند یا خیر؟

اکثر حکمای مسلمان - از این سینا گرفته تا ملاصدرا - در رد تناسخ بحثی دارند که نشان می دهد مسأله تناسخ اهمیت خاصی

تناسخ اقامه خواهیم کرد.

### الف: مبانی و ادله فلسفی

در میان فلاسفه مسلمان، تنها یک نفر به نام قطب‌الدین راوندی بود که سعی کرد با توجه به مبانی فلسفی، دلیلی به نفع تناسخ اقامه کند.<sup>۱</sup> خلاصه دلیل وی این است که:

۱. تعدد معلول یا ناشی از تعدد علت است یا تعدد حیثیات علت (بنا به قاعده الواحد).

۲. علت‌ها و حیثیات‌های علت‌ها متناهی می‌باشند. پس تعداد نفوس - که معلول این علت‌ها می‌باشند - نیز متناهی است.

۳. تعداد تکون‌های بدنی انسان‌ها نامتناهی است.

در نتیجه، هر آدمی که به دنیا بیاید، یک روح می‌خواهد و به هر روح می‌باید به بیش از یک بدن تعلق بگیرد و لذا تناسخ لازم می‌شود. اما باید گفت: این دلیل به قدری سست بوده که خود وی نیز اذعان داشته است که می‌توان در مقدمه دومش خدشه کرد. اما اضافه می‌کنیم که اگر مقدمه دوم به فرض صادق هم باشد، مقدمه سوم خود به خود رد می‌شود (زیرا اگر علت‌ها متناهی‌اند، نه فقط نفوس، بلکه بدن‌ها هم باید متناهی باشند) و ظاهراً به خاطر همین سستی آشکارش بوده که هیچ‌یک از فلاسفه بعدی، حتی صفحه‌ای به نقد آن اختصاص نداده‌اند. بقیه فلاسفه مسلمان، همگی در رد نظریه تناسخ برهان آورده‌اند. در این جا مختصراً دو دلیل مشهور از مشائیان و دو دلیل مهم از ملاصدرا را ذکر می‌کنیم:

۱. برهان اول مشاء: ابن‌سینا در مباحث نفس معتقد است: پس از آن که نطفه مراحل تکون خود را طی کرد و به مرحله‌ای رسید که استعداد پذیرش نفس را یافت، بالضروره لازم می‌آید از جانب عقل فعال، نفسی به او افاضه شود. از طرف دیگر، اگر ما قائل به تناسخ باشیم، لازم می‌آید نفسی که قبلاً در یک جسم دیگر بوده است، به این جسم جدید هم منتقل شود؛ لذا بر این جسمی که استعداد پذیرش نفس پیدا کرده است، دو نفس عرضه می‌شود، که وی هر یک را بپذیرد، ترجیح بلا مرجع است و اگر هر دو را بپذیرد، لازم می‌آید دو صورت متغایر بالذات بر ماده واحد جمع شود و این هم محال است.<sup>۲</sup>

۲. برهان دوم مشاء: نفس هنگامی که از بدن مفارقت می‌کند، لحظه و آن مفارقتش، غیر از لحظه و آن اتصالش به بدن دوم است. بین هر دو لحظه و آنی، زمانی وجود دارد؛ لذا لازم می‌آید که نفس در زمانی که از این بدن به بدن دیگر می‌رود، از تدبیر بدن معطل بماند و تعطیل نفس هم محال است. ملاصدرا پس از شرح این دلیل مشائیان می‌افزاید: «این دلیل براساس مبانی ما که نفس بودن نفس، همان نحوه وجود آن است، نه امری عارض بر آن، مستحکم‌تر می‌شود.»<sup>۳</sup>

۳. برهان اول ملاصدرا: ملاصدرا در این بحث، بیانی دارد که ظاهراً یک دلیل است؛ اما با توجه دقیق می‌توان دو دلیل

مستقل از آن استخراج کرد.<sup>۴</sup> دلیل اول براساس اتحادی بودن ترکیب نفس و بدن، از این قرار است: وی در مباحث نفس اثبات می‌کند که:

اولاً: ترکیب نفس و بدن، ترکیب اتحادی است و نه انضمامی؛

ثانیاً: نفس در اول حدوثش امری بالقوه است؛ کما این که بدن هم امری بالقوه است؛

ثالثاً: این دو به همراه هم، مراحل طی فعلیت را می‌گذرانند.

براساس آن مباحث در این جا نتیجه می‌گیرد که از طرفی، نفسی که بالفعل شده محال است دوباره به صورت قوه محض درآید تا به بدن جدیدی تعلق گیرد و از طرف دیگر، ترکیب امر بالفعل (نفس سابق) و امر بالقوه (بدن جدید) محال است.<sup>۵</sup>

۴. برهان دوم ملاصدرا: دلیل دوم که براساس حرکت جوهری است، این می‌باشد که مطابق حرکت جوهری، نفوس رو به سوی آن غایات وجودی که آن‌ها را از حالت بالقوه بالفعل تبدیل می‌کند، در حرکتند و نفس مادامی که در بدن خودش است، جوهر و فعلیتش افزوده می‌شود و تدریجاً وجودش وجود قوی تری می‌شود (خواه از آدم‌های خوب باشد، خواه بد)؛ و قوت یافتن وجود، موجب استقلال فی‌التجوهر، و استغنائی از محل (متعلق به) می‌شود تا به حدی برسد که استغنائی کامل حاصل شود. پس این که معتقدان تناسخ می‌گویند: «نفس افراد بدکار تا وقتی که در بدن خود اوست، مجردالذات و مادی‌الفعل است و هنگامی که پس از مرگش به بدن حیوانی منتقل می‌شود، مادی‌الذات و الفعل می‌شود (یعنی دیگر ذاتش مجرد نیست)» غلط می‌باشد؛ زیرا هر شی غایات ذاتی‌ای دارد که به سوی آن میل می‌کند و حرکت وجودی رجوعی از شدید به ناقص و از قوی به ضعیف، به حسب ذات، ممتنع است.<sup>۶</sup>

مهم‌ترین اشکالی که درباره این استدلال به ذهن خطور می‌کند، این است که در این مطلب، لزوماً حتی نفوس افراد بدکار و جاهل نیز یک سیر کمالی طی کنند و آن گاه دیگر شقاوت اخروی بی معنا می‌شود. ملاصدرا با اشاره و تبیین این مطلب که: «منشأ شقاوت نیز خود، نوعی از کمال است.»<sup>۷</sup> به پاسخ این اشکال می‌پردازد. این استدلال ملاصدرا را می‌توان به بیان دیگری تقریر کرد و از دل آن، دو استدلال بیرون کشید که ساده فهم‌تر و مبتنی بر مقدمات کم‌تری باشد به این صورت:

۱-۴. انسان در طی زندگی یک سری کمالات (یا به عبارت عام‌تر، فعلیات) کسب می‌کند و اگر تناسخ صحیح باشد، لازم می‌آید که همه آن فعلیات یکدفعه از دست بروند و به صورت بالقوه برگردند؛ زیرا مثلاً کسی که مدعی است قبل از تناسخ، شخص دیگری بوده، معلوم است که آن شخص بالاخره در زندگی، به معلومات، توانایی‌ها و مهارت‌هایی دست یافته که این شخص جدید، لاقلاً در ابتدای تولدش، فاقد این‌ها بوده است. اما تبدیل امر بالفعل به امر بالقوه به صورت دفعی، محال

است.

۴-۲. انسان بما هو انسان از کمالات بالقوه ای برخوردار است که حیوان از آن‌ها برخوردار نیست (مثل قابلیت با سواد شدن، رانندگی کردن و...) حال اگر انسان بدکاری، به حیوان تبدیل شود، لازم می‌آید که این کمالات بالقوه هم از وی سلب شود؛ یعنی حتی به صورت بالقوه در وی وجود نداشته باشد و این محال است؛ زیرا این‌ها از سنخ «امکان» انجام دادن کاری می‌باشند، نه تحقق آن کار؛ و سلب امکان غیر از سلب تحقق است. حتی واجب الوجود نیز نمی‌تواند امکان ممکن الوجود را از وی بگیرد و فقط می‌تواند تحقق وی را سلب کند. (البته این دلیل فقط در مورد تناسخ نزولی صادق است و اگر کسی تناسخ را فقط از انسان به انسان بداند، این دلیل مفید نیست).

نکته ای از جانب قائلین تناسخ: طرفداران تناسخ اشکالی جدلی به براهین فوق وارد کرده‌اند و آن این است که تمام ادله فوق اثبات می‌کند که نفس انسان وقتی از جسم جدا شد، دیگر نمی‌تواند به جسم دیگری تعلق بگیرد؛ اما خود شما در عین حال، معاد جسمانی را قبول دارید و در مورد برزخ، هر عقیده ای که داشته باشید، لااقل در مورد قیامت قائلید که روح‌های مردگان در جسم‌هایی ظاهر می‌شود. پس همه اشکالات فوق به نظر شما هم وارد است.

اما این اشکال با توجه به مبانی ملاصدرا درباره معاد جسمانی قابل حل است. به این بیان که وی در باب معاد قائل است که نفس پس از مرگ، از بدن دنیوی جدا می‌شود؛ ولی به خاطر فعلیتی که پیدا کرده است می‌تواند بدنی متناسب با ملکات خود، ایجاد کند؛ یعنی انسان ابتدا، نفسش در دامان جسمش زاییده می‌شود (جسمانی‌الحدوث است)، اما در عالم آخرت به واسطه فعلیاتی که نفس کسب کرده، این نفس است که جسمی را البته متناسب با آن مقام ایجاد می‌کند و این ایجاد، دلخواهی نیست؛ بلکه هر نفسی بالضرورة جسمی را ایجاد می‌کند که ملکاتش را در وجود خود دارد.<sup>۱۱</sup>

### ب: ادله طرفداران تناسخ و نقد آن‌ها

طرفداران تناسخ دو دسته دلیل ارائه کرده‌اند؛ یکی دلایل دینی و دیگری شواهد تجربی. دلایل دینی آن‌ها عبارت است از تمسک به مسأله عدالت الهی و تمسک به برخی آیات. شواهد تجربی آن‌ها عبارت است از خاطرات کسانی که مدعی به یاد آوردن زندگی‌ای پیش از زندگی کنونی می‌باشند. برخی مستقیماً چنین ادعایی می‌کنند و برخی دیگر وقتی تحت هیپنوتیزم واقع می‌شوند به نظر می‌رسد که زندگی قبلی خود را به یاد می‌آورند. اکنون به شرح و نقد این ادله می‌پردازیم.

۱. عدالت الهی: چنان که جان هیک نقل می‌کند، ظاهراً مهم‌ترین دلیل و انگیزه کسانی که به تناسخ قائل بوده‌اند، پاسخ به این مشکل بوده است که: «چرا انسان‌ها متفاوت به دنیا می‌آیند؟ آیا این با عدالت خدا منافات ندارد؟»

برای حل این معضل گفته‌اند که هر کسی که در زندگی قبلی اش مرتکب گناهی شده است، در مرتبه پایین‌تری آفریده می‌شود و آن کس که اعمال ثوابی انجام داده است، در وضع بهتری زاییده می‌شود و این تفاوت ناشی از اعمال خوب و بد خود انسان‌هاست. جان هیک پاسخ خوبی به این اشکال داده و بخوبی روشن کرده است که اگر این اشکال به عدالت الهی وارد باشد، نظریه تناسخ نمی‌تواند آن را رفع کند؛<sup>۱۱</sup> به این بیان که این سلسله به دنیا آمدن‌ها (با سیر قهقرایی به عقب)، یا آغاز دارد و یا ندارد. یعنی یا یک حیات نخستین وجود دارد یا حیات نخستینی نیست و یک سیر قهقرایی بی‌آغاز از تناسخ‌ها وجود دارد. اگر مطابق آیین هندو، حیات نخستینی نیست، آن‌گاه نابرابری‌های حیات کنونی ما پیوسته به تأخیر انداخته می‌شود و هیچ‌گاه توجیه نمی‌شود. یعنی در واقع، راه حلی برای نابرابری‌ها ارائه نشده است، بلکه دائماً به عقب موکول می‌شود. اما اگر برخلاف آیین هندو [و مطابق تحقیقات باستان‌شناسان] نوعی حیات نخستین را مسلم فرض کنیم، آن‌گاه یا باید ارواح انسان‌ها را کاملاً یکسان فرض کنیم و یا بپذیریم که اختلافاتی ولو اندک در ذاتشان هست. اگر کاملاً یکسان باشند، پس تفاوت‌هایی که پیش آمده، ناشی از عامل خارجی (محیط) بوده است و باز اشکال به عدالت خدا برمی‌گردد که چرا محیط‌ها را کاملاً یکسان قرار نداده است. اگر هم تفاوتی در ذات این ارواح نخستین قائل شویم، باز نتوانسته‌ایم نابرابری‌ها را توجیه کنیم. پس در هیچ حالتی، تناسخ، مشکل نابرابری‌های انسان‌ها در هنگام تولد را حل نمی‌کند.<sup>۱۲</sup>

۲. آیات قرآن: یکی از راه‌هایی که هندوها برای خود تناسخ را اثبات می‌کنند، این است که می‌گویند: «این مطلب، حقیقت وحی شده‌ای است که در وداها به آن اشاره شده است.» اما از آن جا که مسلمانان به وحیانی بودن «وداها» اعتقاد ندارند، عده‌ای به عنوان شاهد مدعیان یا از باب جدل، به برخی از آیات و احادیث اسلامی متمسک شده‌اند.<sup>۱۳</sup> حقیقت این است که بسیاری از این آیات، همانند آیات «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها» یا «کلما أَرَادُوا أَنْ یُخْرَجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِیْهَا»<sup>۱۴</sup> یا ...، دلالت صریحی در مسأله تناسخ ندارند و عموم مفسران نیز این‌ها را در باب قیامت و جهنم دانسته‌اند؛ لذا فقط درباره مواردی که به نحوی بر مسخ شدن انسان‌ها دلالت دارد، مثل آیات: «فقلنا لهم کونوا قردةً خاسئین»<sup>۱۵</sup> یا «وجعل منهم القردة والخنازیر»<sup>۱۶</sup> اندکی بحث می‌کنیم. در خصوص مسخ شدن باید گفت، چنان که از عبارات قرآن هم برمی‌آید، در هیچ‌یک از این موارد گفته نشده است که روح این‌ها از یک کالبد انسانی درآمد و وارد یک کالبد حیوانی دیگر شد؛ بلکه خود این‌ها حیوان شدند؛ یعنی در واقع باطنشان تغییر کرد و ظاهرشان هم مثل باطنشان شد؛ به قول علامه طباطبائی: «چنین انسانی، صورت حیوانیت روی صورت انسانی‌اش نقش بسته، و چنین کسی انسانی است خوک، یا انسانی است میمون؛ نه این‌که

انسانیتش رفته و صورت خوکی یا میمونی به جای صورت انسانی آمده است. پس وقتی انسان در اثر تکرار عمل، صورتی از صور ملکات را کسب کند، نفسش به آن صورت متصور می شود و هیچ دلیلی نداریم بر محال بودن این که نفسانیات و صورت های نفسانی، همان طور که در آخرت مجسم می شود، در دنیا نیز از باطن به ظاهر می آید و مجسم می شود... لذا انسان مسخ شده، انسان است و مسخ شده؛ نه این که مسخ شده ای فاقد انسانیت باشد.<sup>۱۷</sup>

ملاصدرا هم معتقد است اینکه که به برخی از حکیمان بزرگ همچون سقراط، فیثاغورث، اُغاثاژیمون، اناذفلس (امپدکلس) و افلاطون، قول به تناسخ نسبت داده شده، احتمالاً همین بیان فوق بوده است و تناسخ به این معنای مسخ شدن، هیچ اشکال عقلی ای ندارد.<sup>۱۸</sup> شاید منشأ خطای شارحان اوپانیشاده‌ها در هنگام اسناد نظریه تناسخ به نویسندگان اوپانیشاده‌ها نیز همین مطلب بوده باشد.

۳. خاطره های زندگی قبلی: به نظر می رسد که یکی از مهم ترین اموری که باعث شده است در دنیای مدرن عده ای به نظریه تناسخ روی آورند، همین مطلب است؛ یعنی این که کسانی مدعی شده اند زندگی پیشین خود را به یاد می آورند و دیگران این را به عنوان دلیلی تجربی بر صحت تناسخ پذیرفته اند. چون مشاهده می شود که این بحث در جامعه ما گهگاه مطرح می شود، آن را اندکی مفصل تر مورد بررسی قرار می دهیم.

خاطره های زندگی قبلی به دو صورت پیدا شده است: یکی این که عده ای هنگامی که تحت هیپنوتیزم قرار می گیرند، چنین خاطره هایی را به یاد می آورند و دیگر این که گروهی مستقلاً ادعای چنین خاطره هایی می کنند. در مورد گروه اول، به نظر می رسد پاسخی که آقای کیت آگوستین داده است،<sup>۱۹</sup> کفایت می کند. ایشان می گویند: «شواهدی توسط فرار وانشناسان گردآوری شده است که در آن ها افرادی، هنگامی که تحت هیپنوتیزم «خاطره های زندگی های قبلی» را توصیف می کرده اند، گزارش های تاریخی درست و صحیحی ارائه کرده اند. در پاسخ به این ها باید گفت که این شواهد، با تبیین بدیلی<sup>۲۰</sup>، یعنی کریپتومنسیا (Cryptomnesia) سازگار ترند.»

ملوین هاریس، این پدیده را چنین شرح می دهد: «برای فهم کریپتومنسیا، ما باید ضمیر ناخودآگاه را به عنوان یک انبار بسیار بزرگ و درهم ریخته ای از اطلاعات تصور کنیم. این اطلاعات از کتاب ها، روزنامه ها و مجلات، سخنرانی ها، تلویزیون و رادیو، مشاهده مستقیم، یا حتی از مکالمات جسته گریخته ای که به طور اتفاقی به گوش ما می خورد، آمده است؛ تحت اوضاع و شرایط عادی، اکثر این اطلاعات، مورد فراخوانی واقع نمی شوند؛ اما گاه این خاطره های عمیقاً دفن شده، به طور ناخواسته و بدون برنامه ریزی قبلی، احیا می شوند. آن ها ممکن است به یک صورت گیج کننده ای ظاهر شوند؛ زیرا خاستگاه های آن ها کاملاً به فراموشی سپرده شده است.<sup>۲۱</sup>»

موارد کثیری وجود دارد که ردپای اطلاعات مربوط به سیر قهقرایی زندگی قبلی - با تحقیقات بیش تر - در چنین عوامل عادی و پیش پا افتاده ای یافت شده است. در حقیقت، «در تمام موارد زندگی پیشین که اطلاعات مربوط به آن تاکنون تحت هیپنوتیزم فراخوانده شده است، یا چنان شخصی آن طور که فرد توصیف می کند وجود نداشته و یا ویژگی مورد بحث می توانسته است برای فرد اطلاع دهنده - که احتمالاً به طور خودآگاه به منبع این اطلاعات توجهی نداشته است - معلوم باشد.<sup>۲۲</sup>»

۲-۳. اما موارد دیگر، آن هایی است که اشخاص بدون این که تحت تأثیر هیچ عامل خارجی قرار گیرند، ادعای به یاد آوردن زندگی قبلی خود را می کنند. این حادثه نیز مطابق تحقیقات انجام شده در دو مورد خاص مشاهده شده است: یکی در بچه های حدوداً کم تر از چهار سال که تعدادشان فراوان است؛ دیگری در افراد معمولی. البته همه این ها را نیز می توان با نظریه کریپتومنسیا توجیه کرد؛ اما از آن جا که ادعا شده بسیاری از این موارد مطابق با واقع بوده و قبلاً واقعاً چنین حادثه ای رخ داده بوده است، به طور مجزاً به پاسخ این دو مورد نیز می پردازیم.

۲-۳-۱. درباره مورد اول، باز از پاسخ آقای کیت آگوستین استفاده می کنیم.<sup>۲۳</sup> وی توضیح می دهد: «شکل دیگری از خاطره های زندگی پیشین هست که متضمن سیر قهقرایی هیپنوتیستی نیست؛ و آن، مطابق تحقیقات یان استیونسن (Ian Stevenson) در هند، خاطره هایی است که به طور ناخواسته و بدون برنامه ریزی قبلی طی حیات آگاهانه افراد [و نه تحت هیپنوتیزم] به وقوع پیوسته است.»

استیونسن مواردی را جمع آوری کرده که در آن ها بچه های عموماً بین دو تا چهار سال، درباره «زندگی های قبلی» شان و حتی مرگ قبلی شان سخن می گویند. در موارد متعددی، اشخاصی را که بچه ها ادعا می کنند در زندگی پیشین، همان ها بوده اند، واقعاً وجود داشته اند و بسیاری از توصیفات که این بچه ها ارائه می دهند، درست است. استیونسن احتمال شیادی را به این علت که انگیزه ای برای آن نمی دید، رد می کرد؛ اما یان ویلسون (Ian Wilson) خاطر نشان کرده است که بسیاری از این بچه ها ادعا کرده اند، به یک طبقه اجتماعی بالاتری تعلق داشته اند - که در این جا انگیزه برخورداری از شرایط زندگی بهتر، مشهود است - و حتی در موردی، بچه ای، یک سوم از زمین «متعلق به پدر زندگی قبلی» اش را طلب می کرد.<sup>۲۴</sup> استیونسن، شخصی به نام دیوید برکر (Daivid Barker) را که در حال انجام تحقیق مربوط به پایان نامه اش درباره «مردم شناسی در هند» بود، به کمک گرفت تا درباره برخی از نمونه های مورد پژوهش اش تحلیلی ارائه دهد. برکر دریافت که هیچ دلیل متقاعد کننده ای برای وجود عاملی فراهنجاری یافت نمی شود.<sup>۲۵</sup> استیونسن از چامپ رانسوم (Champ Ransom) نیز که حقوقدان بود، برای تحلیل برخی موارد کمک خواست. نتیجه ای که



رانسوم به آن دست یافت این بود که: «نمونه‌های مورد استشهاده استیونسن حتی دلیل نسبتاً مناسبی هم به حساب نمی‌آیند. از میان حدود ۱۱۱۱ مورد ادعای تولد مجدد، تنها در ۱۱ مورد پیش از شروع تحقیقات هیچ رابطه و تماسی بین دو خانواده وجود نداشته است. از این ۱۱ مورد، ۷ مورد از برخی جنبه‌ها جداً مخدوش بود. یعنی در بیش‌تر این موارد، دو خانواده، سال‌ها پیش از آن که تحقیقات آغاز شود، با یکدیگر آشنایی و ملاقات

داشته‌اند و احتمالاً بی‌طرفانه بودن گواهی‌ها بسیار ضعیف است. این موارد تولد مجدد، دلایلی افشاهمی و شبه داستان پردازی، آن هم از ضعیف‌ترین نوعش می‌باشند.»<sup>۲۶</sup>

۲-۲. اکنون به سراغ آخرین مورد از این ادعاها می‌رویم. کتاب‌های فراوانی وجود دارند که مواردی را به عنوان شاهدان قطعی برای تولد دوباره ذکر کرده‌اند؛ اما اغلب به لحاظ علمی قابل اعتماد نیستند و ظاهراً آنچه نسبتاً بیش‌تر قابل اطمینان است، کتابی تحت عنوان «موارد

**\* در تمام موارد زندگی پیشین که اطلاعات مربوط به آن تاکنون تحت هیپنوتیزم فراخوانده شده است، یا چنان شخصی آن طور که فرد توصیف می‌کند وجود نداشته و یا ویژگی مورد بحث می‌توانسته است برای فرد اطلاع‌دهنده - که احتمالاً به طور خودآگاه به منبع این اطلاعات توجهی نداشته است - معلوم باشد.**

تناسخ» وجود دارد<sup>۲۷</sup> که در سه جلد منتشر شده است که در آن، در جلد اول، ده مورد در هند، در جلد دوم، ده مورد در سریلانکا و در جلد سوم ۱۲ مورد در لبنان و ترکیه گزارش شده است.<sup>۲۸</sup> این موارد به این صورت‌اند که مثلاً: خانمی در سال ۱۹۰۲ م در قسمتی از هند به دنیا آمد و پس از آن که وفات یافت در سال ۱۹۲۶ م فردی در هند به دنیا آمد که تجربیاتی از مردم و حوادث داشت (با ادعای می‌کرد که دارد) که همان تجربیات آن خانم بود. گفته شده است: «بسیاری از پژوهشگران بی‌طرف، گفته‌های آن‌ها را تأیید کرده‌اند.» به نظر می‌رسد که این ابهام‌آمیزترین موارد تناسخ باشد، لذا پاسخ آن به تفصیل بیش‌تری نیاز دارد. ما در این جا ابتدا پاسخ جان هیک به این استدلال را ذکر می‌کنیم، سپس پاسخ‌های دیگری را که می‌توان به این پاسخ افزود، برخواهیم شمرد. البته بسیاری از این پاسخ‌ها، نه تنها این شواهد را نقض می‌کنند، بلکه خود مستقلاً پاسخی هستند در محال بودن تناسخ.

الف. استدلال جان هیک (نقد چگونگی این همانی): وی بحث را از این جا آغاز می‌کند که خود وی را در ۲ سالگی و در ۶۰ سالگی در نظر بگیریم و ببینیم که چه چیز باعث شد تا ما جان هیک ۶۰ ساله را همان جان هیک ۲ ساله بدانیم؟ آیا این ملاک وحدت، در مورد ادعایی تناسخ نیز وجود دارد یا خیر؟<sup>۲۹</sup> خود جان هیک معتقد است که این ملاک، وجود سه استمرار است:

۱. رشته اتصال خاطره؛
۲. استمرار جسمانی، که در عین این که اتم‌ها و سلول‌ها عوض می‌شوند، اما وجود نوعی ارگانسیم که مستمراً در حال دگرگونی است، مشهود می‌باشد؛
۳. استمرار روان‌شناختی الگویی از گرایش‌های ذهنی؛ یعنی ویژگی‌های روانی انسان همانند غرور و تکبر و تیزهوشی و گرایش هنری و امثال این‌ها.

در مورد تناسخ، دو مورد اول که مسلماً وجود ندارد: مورد اول به این دلیل که در بسیاری از این موارد ادعا شده که فرد امروزی، فردی است که مثلاً پانصد سال قبل می‌زیسته است و



کسی راجع به او اطلاعی ندارد. مورد دوم، یعنی عدم استمرار جسمانی هم که معلوم است؛ لذا تنها رشته اتصالی که باقی می ماند، گرایش های روانی است. اما این نیز دلیل نمی شود؛ زیرا اولاً در بسیاری از موارد ادعا شده تناسخ، گرایش های روانی متفاوت بوده است؛ ثانیاً ما هیچ گاه بر اساس وجود گرایش های روانی مشابه در دو نفر حکم نمی کنیم که: «این ها، یک نفرند.» مثلاً آیا دو نفر که هر دو متکبر باشند و در عین حال تیز هوش، یک نفرند؟ به عبارت دیگر، باید بین دو نفر چه تعداد گرایش روانی واحد وجود داشته باشد تا بتوان آن ها را یک نفر دانست؟ چند نفر از نسل قبل از من همان خصوصیات عام روانی را دارند که من دارم؟ و آن گاه، آیا می توان حکم کرد که من همه آن هایم؟<sup>۳۰</sup>

ب. استدلال مصطفی ملکیان (عدم یادآوری از جانب اکثر انسان ها و عدم یادآوری مکرر از جانب مدعیان): اگر تناسخ صحیح باشد، دو اشکال پیش می آید. یکی این که چرا از میان این همه انسان ها، تنها عده بسیار قلیلی (۳۲ نفر از چند میلیارد نفر) این حادثه را به یاد می آورند؟ یعنی این بحث از مواردی است که قلت و کثرت قائلین به آن، باعث پذیرش رأی می شود. مثلاً فرض کنید که من و شما در یک طرف دیواری ایستاده ایم و من ادعا می کنم که فردی پشت دیوار است. شما خودتان راهی برای دیدن آن فرد ندارید. از عده ای که می توانند پشت دیوار را ببینند، می پرسید. عده ای می گویند که هست و عده ای می گویند که نیست. با نفس این حرف ها، معلوم نمی شود که من صادق یا کاذب؛ مگر این که قرائنی باشد که طرف یک قول قوی تر شود. شاید بگویید: «قرینه این است که ببینیم این افراد که خبر می دهند، قبلاً راستگو بوده اند یا دروغگو؟»

اما این قرینه مناسی نیست؛ زیرا هر انسانی، اولین دروغی که می گوید، اولین دروغ او است. اما قرینه دیگر: «قلت و کثرت شدید است»؛ یعنی در چنین موردی، وقتی تعداد بسیار زیادی این را تأیید کنند و تعداد بسیار کمی این را تکذیب کنند، مؤیدی می شود برای صحت آن. در این جا، ۳۲ نفر در قرن ما گفته اند که ما دیده ایم و چند میلیارد نفر خلاف این را گفته اند.<sup>۳۱</sup> در این گونه موارد، ما حکم می کنیم که اگر این ها واقعاً به لحاظ اخلاقی صادق بوده اند، لاقلاً به لحاظ منطقی و معرفت شناختی در اشتباه بوده اند و به تعبیری، دچار جهل مرکب شده اند و باید یک تئوری داد که بتواند این جهل مرکب را حتی برای خود آن ها توجیه کند. مثلاً در مورد این که آن ها مدعی اند: «خودشان آن کارها را قبلاً در جسمی دیگر انجام می داده اند» می توان گفت: گاه می شود - و احتمالاً شبیه آن برای خود شما هم رخ داده است - که انسان همراه کس دیگری است و آن شخص عملی را انجام می دهد که انسان دوست دارد خودش انجام دهد. بعد از مدتی این به ضمیر ناخودآگاه منتقل می شود و در این خاطره انسان دخل و تصرفی به عمل می آورد و فکر می کند که خودش این کار را انجام داده است. «من شخصاً به

یاد دارم که در کودکی، پدرم برای من و برادرم دو قمقمه خرید که یکی از دیگری اندکی زیباتر بود. بعد از مدتی آن ها گم شدند و چند سال بعد در هنگام اسباب کشی پیدا شدند. من صادقانه مدعی بودم که پدرم آن قمقمه زیباتر را برای من خریده است و برادرم هم صادقانه همین ادعا را داشت. هنوز بعد از گذشت سال ها از آن ماجرا، هر یک از ما «به یاد می آورد» که پدرمان قمقمه را برای وی خریده است. پس انسان می تواند در اسناد فعلی شخص دیگر به خودش خطا کند. اما در پاسخ این که چه طور این تعداد خاطره مشابه بین فرد مدعی تناسخ و فرد رحلت کرده وجود دارد، می توان گفت:

اولاً: خاطرات مشترک بین هر یک از ما و مثلاً همسر یا والدینمان، کم تر از این مقدار نیست.

ثانیاً: مطابق تبیین کریپتومنسیا - که اندکی قبل توضیح داده شد - این خاطرات، می تواند اطلاعات رانده شده و مخفی در ضمیر ناخودآگاه بوده باشد که به طور اتفاقی در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و بعید نیست که از هر چند میلیارد نفر، ۳۰ نفر پیدا شوند که نحوه کنار هم گذاشتن تعدادی از اطلاعات مخفی شده شان، مشابه نحوه زندگی ۳۰ نفر دیگر باشد.

ج. عدم ثبات تعداد انسان ها: اگر نظریه تناسخ به نحوی که بیان شده است درست باشد، لازم می آید که تعداد انسان های جهان ثابت بماند؛ زیرا هیچ روح جدیدی ایجاد نمی شود و هر روحی که برود، برمی گردد.<sup>۳۲</sup>

در این جا شاید چنین پاسخ دهند که تناسخ فقط بین انسان ها نیست؛ بلکه بین انسان ها و حیوان ها و جمادات هم هست. اما باید گفت که در مورد جمادات که اصلاً نمی توان این مطلب را پذیرفت؛ زیرا روحی ندارند که بخواهد از آن ها به انسان و حیوان منتقل شود؛ یا بالعکس. در واقع هیچ ملاکی برای این همانی یک سنگ و یک انسان امروزی وجود ندارد.<sup>۳۳</sup>

در مورد تناسخ متقابل انسان و حیوان هم دو مشکل هست: یکی از حیث تعداد و دیگری از حیث کیفیت. اگر تناسخ متقابل بین انسان و حیوان ممکن شود، لازم می آید که جمعیت انسان ها به طور وحشتناکی زیاد شود؛ زیرا این قول، منشأ همه حیوانات را هم انسان می داند و مطابق آن، انسانی که به حیوان تبدیل می شود، پس از یک یا چند دوره حیوان بودن، مجازاتش تمام و دوباره به انسان تبدیل می شود؛ در واقع، فرصت تکامل به وی داده می شود. حال با توجه به تنوع بسیار زیاد جانوران (خصوصاً حشرات و...) اگر فقط قرار باشد که فقط یکی از هر نوع حیوانی در هر سال به انسان تبدیل شود، لازم می آید که سالانه میلیاردها نفر به جمعیت اضافه شود؛ در حالی که تنها در چند سال اخیر است که رشد نسبتاً زیاد جمعیت را در جهان - آن هم نه این قدر زیاد - شاهد هستیم.

اما از حیث کیفیت، قائلین به تناسخ معتقدند: «مطابق قانون کره، هر انسانی به حیوانی تبدیل می شود که خلق و خوی آن را دارد؛ مثلاً شخص حریص، مورچه می شود و آدم شهوتران،

خوک و ...» حال اگر آدمی هم شدیداً حریص بود و هم شدیداً شهوتران آن وقت چه می شود؟ هر کدام که بشود، ترجیح بلامرجح است. اگر اشکال گرفته شود که در احادیث معاد هم آمده است که انسان ها مطابق باطنشان ظاهر می شوند پاسخ می دهیم که در همان احادیث اشاره شده است که امکان دارد مثلاً یک نفر سرش، سر گرگ باشد و بدنش یک چیز دیگر؛ اما در جهان دنیوی، ما چنین موجودی سراغ نداریم.<sup>۳۴</sup>

پی نوشت ها  
۱. صدر المتألهین شیرازی. الاسفار العقلية الاربعه (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق) ج ۹، ص ۲.

۲. همان، ص ۲۶.

۳. قطب الدین راوندی. درة التاج. با تصحیح م. مشکوة. جلد چهارم، بخش نخستین، فن دوم، مقاله ششم.

۴. ابن سینا. الاشارات و التنبیها، مع شرح نصیرالدین الطوسی و شرح الشرح لقطب الدین رازی (قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵)، ج ۲. ملاصدرا نیز در اسفار، این دلیل ابن سینا را شرح داده است. ر. ک: الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۴-۳ و ۱۲-۹.

۵. الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۱۲.

۶. این عبارات در الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۳-۲ و ۱۶-۲۰ آمده است. به علاوه علامه طباطبائی نیز در تفسیر المیزان، ذیل آیه ۷۳ سوره بقره، بیانی شبیه همین بیان ملاصدرا دارد که البته در تقریر آن از نظرات مشاء نیز استفاده می کند. ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان (قم: دفتر انتشارات اسلامی

۱۳۷۲)، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۱.

۷. الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۳-۲.

۸. همان، ج ۹، ص ۱۶.

۹. توضیح این که، هر نفس انسانی بعد از مرگ طبیعی اش، یک وجود مستقلی پیدا می کند و به حسب ملکاتی که کسب کرده است، از یک نوع تحصیلی در وجود و فعلیت برخوردار می شود؛ خواه این ملکات خوب باشند یا بد. حال، هنگامی که نفس انسانی در مدت حیات در بدن دنیوی، از حالت آن قوه هیولایی که در اصل خلقتش بود، بیرون آمد و به حسب ملکاتی که کسب کرد، بالفعل شد، به صورت چیزی از اجناسی که تحتشان انواع کثیره ای است، درمی آید؛ آن هم شیئی که صورت بلاماده است؛ خواه سعید باشد و یا شقی. حال اگر اشکال شود که صورت بلاماده، عقل محض است و لذا جوهری است در عالم قدس و نفوس شقی نمی توانند چنین باشند، پاسخ این است که تجرد عقل، علاوه بر این که از ماده است، از مقادیر و ابعاد هم هست. لکن این تجرد، فقط تجرد از ماده است (همان، ص ۱۸-۱۷).

۱۰. همان، ج ۹، ص ۳۲-۳۱. البته در این جا خیلی مختصر، فقط اشاره کرده که «درست است که طبق نصوص قرآنی، بدن اخروی هر کس عین بدن دنیوی اوست، اما این عینیت از حیث صورت است و نه از حیث ماده و می دانیم که: تمام کل شیء بصورتی. مثلاً فردی را در نظر بگیرید. بعد از ده سال دیدن او می گوئید: این فلانی است. این جا «این همانی» از حیث صورت نفسانی است؛ و گرنه ماده اش که در معرض تغییر و زوال بوده است در مورد حشر هم قضیه از همین باب است. و ما برای این که مطلب بهتر فهمیده شود، به نظرات وی در باب معاد جسمانی هم اشاره کردیم.

۱۱. برای مطالعه تفصیلی این دلیل طرفداران تناسخ و پاسخ جان هیک به آن ها، ر. ک: جان هیک. فلسفه دین، ترجمه بهرام راد (تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۲)، ص ۲۷۱-۲۶۹ و ۲۸۶-۲۸۵.

۱۲. به نقل از جان هیک، فلسفه دین، ص ۲۸۲.

۱۳. علامه شعرانی در حاشیه اسرارالحکم سبزواری می گوید: احتمالاً این ها هندویانی هستند که با مسلمانان محشور بوده اند و آیات قرآن را برای مجادله با

مسلمانان به کار می گرفته اند: ر. ک: ملاهادی سبزواری. اسرارالحکم (تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۲)، ص ۳۰۰. برای اطلاع از تمام آیات و احادیثی که مورد استناد این گروه واقع شده است، نگاه کنید به: الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۵؛ و امیر دیوانی، حیات جاودانه (قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی) ص ۱۶۹-۱۶۷.

۱۴. آیه اول در سوره نساء ۵۶/۴: هر بار که پوستشان پیریان گردد، پوست های دیگری بر جایش نهیم. [تا عذاب را بچشند]؛ و آیه دوم در سوره سجده ۲۰/۳۲: هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن باز گردانیده می شوند.

۱۵. سوره اعراف ۱۶۶/۷: پس به آن ها گفتیم که بوزینگانی مطرود باشید.

۱۶. سوره مائده ۶۵/۵: و آن ها را بوزینه و خوک گرداند.

۱۷. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۱۴.

۱۸. الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۵-۶.

19. Keith Augustine, *Skeptical Magazine* (1997), Vol. 5, No. 2, P. 9.

۲۰. توجه شود که این تبیین جدید شاید نتواند تبیین قبلی از آن خاطره ها را کاملاً کنار بزند؛ اما حداقل این کار را می کند که نشان می دهد، آن تبیین قبلی (یعنی نظریه تناسخ) تنها توجیه ممکن برای این پدیده ها (خاطره های زندگی قبلی) نیست و همین که احتمال دیگری مطرح شود، استدلال آن ها زیر سؤال می رود: اذ جاء الإحتمال بطل الإستدلال.

21. Melvin Harris. "Are 'Past-Life' Regressions Evidence of Reincarnation?" *Free Inquiry*. (Fall 1986). P. 19.

22. John Beloff. "Parapsychology and the Mind-Body Problem." In *The Oxford Companion to the Mind*. Edited by Paul Edwards. (New York: Macmillan, 1972) P. 262.

23. Keith Augustine, *Skeptical Magazine* (1997), Vol. 5, No. 2, PP. 9-10.

24. Paul Edwards. "Introduction". In *Immortality*. Edited by Paul Edwards. (New York: Macmillan, 1992), P. 12.

25. Ibid. P. 12.

26. Ibid. P. 14.

۲۷. اطلاعات کتاب شناختی این کتاب از این قرار است: Ian Stevenson. *Cases of Reincarnation Type*. (Charlottesville: University of Virginia Press, 1975 - 1979). 3 Vol.

۲۸. این که در این میان این کتاب است که نسبتاً به لحاظ علمی ارزش دارد؛ را از جان هیک نقل کرده ام؛ از کتاب فلسفه دین، ص ۲۷۱.

۲۹. فلاسفه مسلمان، ملاک وحدت و این همانی را، «نفس» یا «روح» دانسته اند. ما چه وجود نفس یا روح را بپذیریم، و چه نپذیریم، به این بحث ربطی ندارد؛ زیرا ما در این جا، در مقام تشخیص مصداق و تطبیق مصداق ها بر همدیگر هستیم. یعنی حتی اگر بگوئید که ملاک این همانی، نفس است، باز می توان این سؤال را پرسید که: «از روی چه شواهدی شما مثلاً این نفسی را که در مقابل خود حاضر می دانید، همان نفسی می دانید که ۳۰ سال پیش دیده بودید؟ پس صرف تمسک به وجود نفس، مسأله این جا را حل نمی کند.

۳۰. جان هیک، فلسفه دین، ص ۲۷۶-۲۷۲ و ۲۸۴-۲۸۳.

۳۱. مصطفی ملکیان. درس «مرگ و جاودانگی» (از دروس کلام جدید)، نیمسال دوم تحصیلی سال ۷۷-۷۶ در دانشگاه امام صادق (ع)، جلسه دوازدهم. استدلال ایشان در همین جا تمام می شود و بقیه را برای تکمیل و تقویت بیش تر آن افزوده ایم.

۳۲. الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۱۴.

۳۳. مصطفی ملکیان، پیشین.

۳۴. الاسفار العقلية الاربعه، ج ۹، ص ۱۴. لازم به ذکر است که ملاصدرا کل این استدلال را به عنوان سه استدلال مجزا در نفی اقسام مختلفی از تناسخ مطرح کرده است که ما برای تقویت آن، و تعمیم آن در همه اقسام، این سه را با هم جمع کرده ایم و استدلال آقای ملکیان درباره تناسخ بین جانداران و بیجان ها را هم به آن افزوده ایم.